

الكساندر يوشكين

# تيرانداز

ترجمة: ضياء الله فروشاني



انتشارات سامر

۱۴۶۲

## مندرجات

۹	مقدمه
۱۷	تیرانداز
۴۱	بوران
۶۷	تابوت‌ساز
۸۱	متصدی چاپارخانه
۱۰۲	دخترخانم روستائی

# تیرانداز

ما دوئل کردیم.  
ناراتینسکی.

من سوگند یاد کردم که او را بقانون  
دوئل بکشم (هوز این حق برای من  
محفوظ است که هر موقع بخواهم او  
را به دوئل بطلبم و با تپانچه به او  
تیراندازی کنم).

شی در اردوگاه.

## ۱

ما در نقطه‌ای نزدیک روستای ... اردو زده  
بودیم. همه می‌دانند که زندگی یک اسیر در اردوگاه  
چگونه است: هر روز صبح تمرین‌های نظامی و سواری،  
ظهر ناهار در منزل فرمانده هنگ یا در میخانه عرق  
فروش یهودی، شب شرابخواری و قمار. در اطراف  
محل اردوی ما حتی یک خانواده هم وجود نداشت که  
در خانه‌اش بروی مهمانان ناز باشد یا دختر دم‌بختی  
داشته باشد. ناچار ما در سرل یکدیگر جمع می‌شدیم  
و بحر خود و لباسهای نظامی خودمان چیر تازه‌ای  
نمی‌دیدیم.

در جمع ما فقط یک نفر غیرنظامی بود. از سین  
عمرش در حدود سی و پنج سال می‌گذشت و بهمین

جهت ما او را پیرمرد محسوب می داشتیم. بلحاظ آزمودگی که داشت از برتریهای بسیاری در میان ما برخوردار بود. از این گذشته تشرؤنی همیشگی، خلق و خوی خش و زخم زبانش تأثیر شدیدی در روح و فکر ما جوانان داشت. هاله اسرارآمیزی سرنوشت او را احاطه کرده بود، او روس نظر می رسید لیکن نام بیگانه داشت. زمانی در هنگ سوارنظام خدمت می کرد و موفقیت هم داشب. هیچکس نمی دانست که چه سوحاتی باعث شده که او از بطام استعما کرده و در این نقطه دوردست و محقر اقامت گزیده اسب. او زندگی فقیرانه و در عین حال پرخرج داشت: همیشه ردنکوت مشکی کهنه ای بتن داشت و پیاده راه می رفت و همیشه خانه اش بروی همه افسران هنگ ما ناز و سفره اش گسترده بود. البته پذیرائی او از دو یاسه نوع غذا که دست پخت سرناز بازنشسته ای بود تجاوز می کرد لیکن سرمیرش شامپاتی سیل وار مصرف می شد. هیچکس از دارائی و درآمد او اطلاعی نداشت و هیچکس حرئت نمی کرد در این ناره از او پرسش کند. کتابهائی که داشت بیشتر کتابهای نظامی و رمان بود. با رضا و رعیت کتابهایش را به هر کس می داد بخوانند و هرگز آنها را مطالعه نمی کرد و متقابلاً کتابهائی را هم که بامانت می گرفت هرگز پس نمی داد. مهمترین کار او تمرین تیراندازی با تپانچه بود. دیوارهای اتاقش از گلوله های تپانچه مانند شانۀ عسل سوراخ سوراخ و مشک شده بود. تنها تجمل و زیت کلبه محقر او مجموعه گرانقیمت تپانچه بود. مهارتی که در تیراندازی بدست

آورده بود عجیب و غیرقابل تصور بود و اگر شرط می کرد که گلانی را روی کلاه شخصی نگدارد و آرا نا تیر بزند هیچیک از افراد هنگ ما تردید بحدود راه نمی داد و فوراً و بدون ترس سر خود را برای این کار در اختیارش می گذاشت. صحت ماها اغلب در ناره دوئل بود. سیلویو (نام او را سیلویو\* می گذارم) هرگز در آن شرکت نمی کرد. اگر از او می پرسیدند که دوئل کرده است، سردی حواب می داد: بل، اتفاق افتاده، ولی حرئیات آرا توضیح نمی داد و پیدا بود که از چنین سئوالاتی حوشش نمی آید. ما تصور می کردیم که لاند مهارت خوفناک او در تیراندازی باعث قربانی شدن بخت برگشته ای شده و همین امر چون نار گرانی بر وحدان او سنگینی می کند. در هر صورت هرگز نفکر ما خطور هم نمی کرد که و خود ترس را در او تصور کنیم. هستند کسانی که فقط صورت ظاهرشان این گونه تصورات را از مردم دور می کد ولی یک اتفاق غیر مستطره همه ماها را دچار شگفتی نمود.

روزی ده نمری از افسران ما در سرل او ناهار می خوردند. سار معمول در مشروب حواری زیاده روی شد. بعد از ناهار با اصرار فراوان از میربان خواهش کردیم که ساط نازی نانک را برای ما حور کند. چندین نار تقاصای ما را رد کرد زیرا تقریباً هیچ وقت قمار نمی کرد، بالاخره اصرار ما کار خودش را کرد.

\* Silvio (م.)